

## کلام میر داماد درباره قضاء کلی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکدفعه مرحوم پدرمان با استادشان مشرف شده بودند حرم سیدالشهدا علیه السلام و بعد رفتند سر مزار حبیب بن مظاهر و ایشان شروع کرده بودند به حمد و سوره خواندن، استادشان گفت آقاسید محمد حسین حمد و سوره می خوانی؟ این زنده است، این مرده نیست! این زنده است! ایشان گفتند آقا ما برای زنده ها هم حمد و سوره می خوانیم! بعد ایشان گفتند خب این عیب ندارد اگر به نیت حیات می خوانی. این احکامی که از ناحیه شارع آمده که حالا شارع چه پیغمبر باشد، چه ائمه باشند، آنها هم شارع هستند، حالا در اصطلاح می گویند انقطاع وحی است و ائمه مبین و موضح و مشرع آن حقیقت و حیانی هستند که خب البته از یک جهت هم درست است ولی در واقع همه به یکجا وصل هستند، تفاوتی ندارد بین دستور خدا و ائمه،

از این نظر تفاوتی ندارد، چون همه این چهارده معصوم از یک حقیقت واحد احکام را می گیرند یعنی از عالم ملاکات، به واسطه اتصال به ملاک است که در مقام بیان یک حکم را مستحب و یک حکم را حرام و یک حکم را مکروه و امثال ذلک می شود، نه این که به نفس وجوب و نفس کراهت و نفس استحباب اطلاع پیدا کرده اند، این غلط است، امام به استحباب یک امری اطلاع پیدا نمی کند، ما اطلاع پیدا می کنیم، وسایل را باز می کنیم می بینیم این حرام است، این مستحب است، این مکروه است، این اطلاع بر حرام مال ما است خب این مال امام نیست، امام به ملاک حکم اطلاع پیدا می کند که این ملاک در این جا چه اقتضایی می کند، بر اساس اطلاع بر ملاک آن وقت در مقام بیان می گوید این یا مستحب است یا مکروه است، وقتی این طور هست ما نمی توانیم از پیش خودمان عوض کنیم آنچه را که امام فرموده است. آن که امام فرموده باید به این کیفیت انجام بدهید آن که به ملاک رسیده است، او است ما که نیستیم، او است آن وقت چه می شود؟

مثل این می‌شود که به جای این که شما به یک تشنه  
 آب خوردن بدهید بردارید آب نمک بدهید! خب  
 بدتر تشنه می‌شود، به جای این که به کسی که دلش  
 درد می‌کند آب نباب بدهید چغندر بدهید این اصلاً  
 قولنج می‌کند می‌میرد، الان برای دل دردش نبات  
 خوب است چای نبات خوب است، دوایی، چیزی،  
 نه این که برداری به او چغندر بدهی، چیز ثقیل  
 می‌دهی، این خودش دارد از درد به خودش می‌پیچد  
 این می‌شود قوز بالای قوز است، دخالت‌های ما این  
 است، این است که می‌گویند **قَالَ الصَّادِقُ ع لَا يَحِلُّ  
 الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ  
 إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَعَلَانِيَتِهِ وَبُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ**<sup>۱</sup>  
 این است به خاطر این است لمن لا يستفتي من الله به  
 صفاء سره و برهان من ربه بدن آدم می‌لرزد آقا جان،  
 بدن آدم می‌لرزد، مو بر بدن انسان راست می‌شود،  
 آدم دین مردم را به عهده بگیرد؟ من که اصلاً  
 نمی‌توانم، یعنی اصلاً برای من قابل تصور نیست یک

---

<sup>۱</sup> مصباح الشریعه

روزی بیایم و دین مردم را به عهده بگویم که آقا بر  
ذمه من که شما بیا این کار را انجام بده، بله ممکن  
است که یکی بگوید آقا شما چکار می‌کنید؟  
می‌گویم من این کار را می‌کنم، اما تو برو بکن! نه،  
ابدا، صد سال به یکی نمی‌گویم برو این کار را بکن،  
به من چه که بیایم دین کسی را به عهده بگیرم؟ به  
من چه که بیایم تضمین کنم؟ گارانتی بدهم؟ نه  
آقا جان اصلا خدا نیاورد آن روزی را که بخواهد  
مسئله به این کیفیت باشد، از آدم سوال می‌کنند که  
آقا نظر شما نسبت به این چیست؟ می‌گویم که نظرم  
این است، می‌خواهی انجام بده، نده، ارتباطی به من  
ندارد، نظر من را می‌خواهی می‌گویم، اما این که برو  
انجام بده، ابدا، هیچ تضمینی، تعهدی، التزامی  
نیست.

تلمیذ: رساله هم همین است فرقی نمی‌کند!.

استاد: نخیر می‌گوید عمل به این مجزی

است، آن مهرش را نمی‌بینی؟ آن بالا! آن که رساله

پخش می‌کند یعنی اعلام می‌کند این مسئله من، بنده

تضمین می‌دهم، گارانتی می‌کنم کسی که عمل کند

رستگار می‌شود، این دو یکی است؟! لذا افراد گاهی از من سوال می‌کنند که ما عمل کنیم؟ می‌گوییم به من چه، ارتباطی به ما ندارد، من نظرم این است.

آقاسید احمد کربلایی برای چه آن عکس العمل را نشان داد نسبت به میرزا محمدتقی؟ برای چه بهم خورد حالش؟ برای چه همه چیز بهم ریخت؟ بخاطر این که آن می‌خواست این مسئولیت را بیاندازد گردن ایشان، و ایشان می‌گفت این مسئولیت را خودت به گردن گرفتی چرا به گردن من می‌اندازی؟ به من چه مربوط است؟ در حالتی که همان موقع عده‌ای بودند که از ایشان تقلید می‌کردند، نمی‌کردند؟ خیلی از شاگردان ایشان از سایر مجتهدین تقلید می‌کردند، خیلی هم از خود ایشان تقلید می‌کردند ولی کی خبر داشت؟ هیچ کس خبر نداشت. او می‌داند و چنان برمی‌آشفتمند و چنان منقلب می‌شدند و چنان برمی‌خواستند که اصلاً...

بله من یاد دارم صحبتها و مسائلی را که در زمان مرحوم والد ما بود وقتی افراد از ایشان تقاضای مکتوبی، رساله‌ای، چیزی می‌کردند با چه تعبیر

تندی ایشان برخوردار می‌کردند: "ما هنوز در تکلیف خودمان مانده‌ایم، آن وقت بیایم تکلیف دیگران را به عهده بگیریم؟! ما هنوز در تکلیف خودمان مانده‌ایم، ما هنوز بار خود را بر پشت خود حمل می‌کنیم، بیایم بار دیگران را هم بر دوش خود اضافه کنیم؟ بار دیگران یعنی وقتی که شما دارید یک مسئله‌ای را به یکی می‌گویید که مثلاً آقا برو این کار را بکن، تمام مسائل و تمام تبعات آن را به عهده گرفتید و گذاشتید این جا می‌گویید برو بکن یک وقتی کسی می‌آید از شما سوال می‌کند می‌گوید که این قضیه چیست؟ می‌گویید که من نظرم در این مسئله این است، نمی‌گویید برو بکن، برو انجام بده، مقام اثبات برای سخنان‌تان در نظر نمی‌گیرید، فقط مقام ثبوت را در این جا می‌گویید، می‌گویید که آقا نظر من در این جا این است، خوب این اشکال ندارد، هر کاری هم کرد دیگر به عهده شما نیست، سوال نکند، نظر خودتان را گفتید، یک وقتی نه، اعلام می‌کنید که بروید این کار را بکنید، این کار را انجام بدهید، این می‌شود مقام افتا، مقام افتا با مقام استنباط

دو تا است، استنباط یک واقعیت خارجی است و رسیدن به حکمی افتا عبارت است از اعلان این حکم است، اعلان حکم و اعلام حکم است و این مسئله، مسئله مشکلی است و الا همان مرحوم سید احمد در همان موقع در نجف درس خارج می گفت خب کسی که درس خارج می گوید نظر فقهی خودش را نمی گوید؟ خب دارد می گوید، دارد می گوید که نظر فقهی من این است.

تلمیذ: آیا در اینصورت علم به عمل شخص نداریم؟ وقتی که از من سوال می کند طبعاً می رود به نظر من عمل می کند.

استاد: نه

تلمیذ: پس چرا از من دارد سوال می کند؟

استاد: خودش می داند، باور می کند، به ما اعتقاد دارد، خیلی خب باشد، به ما چه ربطی دارد؟ شما را فرد مطمئنی می داند، فرد صادقی می داند، فرد اهل عملی می داند، می گوید من دیدم شما از بین بقیه در این مسئله ترجیح دارید، می خواهد حکم را سوال کند، اشکال ندارد و می رود عمل هم می کند، فقط

جمع اجوبه را نمی‌کند، می‌رود عمل می‌کند، ولی صحبت این است که شما پشت این قضیه التزامی ندارید، فقط گفتید که نظر من این است، او نظر شما را می‌پرسد، شما هم نظر خود را می‌گویید، یک وقتی بلند می‌شوید به افراد می‌گویید آقا این کاری که الان داری می‌کنی یک اشتباه است، خوب بعضی اوقات انسان می‌بیند این یک اشتباه واضح است، دارد نماز دو رکعتی را سه رکعت می‌خواند یا فرض کنید که دارد عمل خلاف انجام می‌دهد، دارد بدون التفات من غیر توجه دارد خلاف می‌کند و مسلم است خوب می‌روید می‌گویید آقا این کار را نکن یک وقتی نه مسئله این طور نیست و برمی‌گردد به یک مسائل و قضایایی که اینها تبعات دارد، تبعات دارد، مثل مسائل اجتماعی مثل بعضی از معاملات مسائل اجتماعی ...

## کلام میر داماد درباره قضاء کلی

بله مسئله بدا تقریباً یک فرصت یک ماهه می‌خواهد، کلام مرحوم میر داماد و مطلبی که مرحوم آخوند دارند تا آنجا اگر خدا بخواهد بحث را



می‌رسانیم. مرحوم میرداماد کیفیت حقیقت اعیان  
ثابته کلیه را و تشکل آنها را به اعیان جزئی، جزئی  
غیر کلیه مرحوم میر به کیفیتی در عالم مشیت و تقدیر  
و قضا و قدر تشریح کردند یک مسئله‌ای در ایجا  
مطرح می‌کنند مرحوم میرداماد - که ما حالا  
می‌خوانیم و فردا هم به دنبالش مسئله را ادامه  
می‌دهیم - و آن این است که ما به طور کلی در قضا  
و قدر چه واقعیت و چه حقیقتی را باید مدّ نظر قرار  
بدهیم؟ اگر نظر شریف رفقا باشد در مقدمه همین  
کتاب افق وحی در مسئله علم عنایی حق مطالب  
مختلفی نقل شده است نسبت به مقام اجمال و مقام  
تفصیل، اما در آن جا بنده مطلب را به یک نحو  
دیگری مطرح کردم و به طور کلی مسئله اجمال و  
تفصیل را منتفی دانستم و تبدل استعداد به فعلیت را  
در ذات اقدس الهی محال و ممتنع دانستم، اگر این  
مطلب را رفقا در آن جا مطالعه کنند، به این کلام  
میرداماد تا حدودی ما می‌توانیم اشراف پیدا کنیم.  
می‌خواهم این را عرض کنم که من ندیده بودم کلام  
ایشان را ولیکن وقتی که مطالعه می‌کردم در افق مبین

دیدم عجب، واقعاً ایشان هم مثل این که همین مسئله را می‌خواهند مطرح کنند و به طور کلی مقام اجمال و تفصیل را می‌خواهند در آن مقام قضای کلی یا مقام قدر جزئی، می‌خواهند آن تفاوت را بردارند و به طور کلی اختلاف را از بین ببرند و بگویند که قضای کلی چیزی جز همان قدر جزئی و مشیت جزئی نیست، الا این که در آن جا به عنوان یک حقیقت سعی قابل برای تشکل است، که در آن حقیقت سعه‌ای، نفس آن تشکل جزئی هم منطوی است و قرار دارد.

یعنی وقتی که یک شخصی نگاه می‌کند اول که نگاه می‌کند یک جنبه سعه‌ای را می‌بیند، تشکل را نمی‌بیند، واقعیت را نمی‌بیند، یک مثالی بزنم: یک وقتی شما فرض کنید که آب را در نظر می‌گیرید که این آب میعان دارد و این اطلاق دارد و می‌تواند به صور مختلفه و به احجام مختلفه دربیاید خب این هنوز محدود نشده است، این مایع هنوز محدود نشده است که به شکل مکعب درآید، به شکل فرض کنید کره دربیاید و امثال ذلک خب این تفاوت دارد

هر کاری هم بکنید این آب در آن مکعب نیست، این آب الان ظرفیت خودش را دارد و عرض خودش را دارد، درست شد، خب این در این جا یک حالت مایع متبدل شده است، نبوده، مکعب نبوده است، مکعب مستطیل نبوده، است یک حجم هرمی و استوانه‌ای نبوده است، بعد تبدیل شده است، این دو مرتبه است، این هیچ ارتباطی به اجمال و تفصیل ندارد، اجمالی در این جا نیست که تفصیل آن آن باشد، این یک واقعیت است الان فرض کنید که این ظرفی که در دست من است خصوصیت خاص به خودش را دارد یک مقداری هم آب در این است و من هم دارم می بینم حالا این مقدار آبی که الان در این جا هست آیا در این شما مکعب می بینید؟ حتی به مقام اجمال مکعب می بینید؟ چون اجمال یعنی حقیقت شیء ولکن حقیقت مبهمه، شما در اینجا اجمالی هم حتی نمی بینید، فقط مایع می بینید، اجمال کو؟ بله ممکن است متبدل بشود در شرایط خاص به این حجم، خب بشود، ممکن است هم نشود، یعنی همان طوری که فرض کنید که من مایع را

می خورم و دیگر هیچی نمی ماند تا این که برود در فریزر و یخچال و تبدیل به یخ شود این را که اجمال نمی گویند، اجمال به این گفته می شود که شیء آن حالت و استعداد برای تبدل را بالفعل داشته باشد، یعنی یک استعداد وقوعی خارجی داشته باشد که این استعداد وقوعی آن جنبه را بتواند احراز کند آن می شود مقام مقام اجمال.

به نظر من در مقام اجمال آن جهت خارجی شرایط برای فعلیت آن مهیا شده است مثل غنچه ای که این غنچه است و هنوز گل نشده، این را می گویند اجمال آن گل، در این غنچه همان گل است منتهی باز نشده است، ببینید اضافه نمی شود، غنچه درآمده است، غیر از این است که غنچه درنیامده شاخه ای که از زمین درآمده این شاخه غنچه ندارد، بعداً بله آمادگی برای تبدل به غنچه را دارد، این را اجمال نمی گویند، اجمال به این می گویند که غنچه درآمده، آن وقت تعداد برگهای آن گل هم الان در این غنچه محفوظ است، یکدانه هم کم و زیاد نمی شود و لکن الان فقط صورت وضعیه او به نحو دیگری است،

بعد از مضي زمان اين صورت وضعيه متبدل مي شود  
به صورت وضعيه ديگر كه آن عبارت است از وَرْدٌ  
محسوسٌ ذات اجزاء بهذا الشكل و بهذا الحجم و  
بهذا الكمية همان حالت ورديت را مي بينيد جمع  
شده، جمع شده و الان شده غنچه، اگر بنخواهد  
عوض شد اين باز مي شود، باز مي شود، اين مي شود  
اجمال تفصيل.

آن شاخه درختي كه هنوز در زمستان برگ هم  
نداده كجائش اجمال است؟ برگ هم نداده است، بله  
استعداد براي تبدل به غنچه و ورديت در اين جا دارد  
اما حالا صحبت در اين است صحبت در اين است  
كه يك موم يا آبي كه الان در دست شما است و اين  
موم مي تواند متبدل شود به يك حيوان، شما سر براي  
او درست مي كنيد، دم درست مي كنيد، پا درست  
مي كنيد، هيكل درست مي كنيد، بعد از گذشت يك  
زمان يك دفعه نگاه مي كنيم يك حيوان در دست شما  
است، با موم اين مسئله انجام گرفته است وقتي موم  
در دست شما است كجا مقام اجمال اين فرض كنيد  
كه سمك و ماهي است كه بعدا درست مي شود، موم

است، نه شکل خاصی دارد ... اجمال به این  
نمی‌گویند، اجمال همان طوری که عرض کردم به  
این است که صورتی از همان هیئت فعلیه موجود  
باشد به نحو آخر کجای این سمک موجود است؟  
بله ممکن است من نیت کنم، اراده کنم این موم را  
تبدیل بکنم، خوب اجمالی که می‌توانیم در این جا  
تصور کنیم فقط در بعضی از صفات این موم است  
مثلاً بگوییم که آن رثونت سمکی که بعداً می‌خواهد  
درست شود آن رثونت را بالاجمال این دارد، این  
عیب ندارد، چون موم نرم است این را بالاجمال  
دارد، یعنی همان رثونت و لطافت و ملایمت را دارد،  
اما نه صورت سمکیت را، صورت سمکیت را که  
اصلاً ندارد، می‌توانیم بگوییم بالاجمال آن لون  
سمک را در تبدل صورت الان دارد، به کجا زدید به  
آنهايي که الان واجد است، این الان لون سمک  
نیست، لون موم است، ولی همین لون موم متبدل  
می‌شود به لون سمک، آن موقع دیگر نمی‌گوییم لون  
موم، می‌گوییم لون سمک، آن موقع کجا بود؟  
بالاجمال بود. نرمی بود، خصوصیات و این چیزها

بود ولی سمک نبود، در سمک اجمال معنا ندارد.

همین مسئله را آمدیم در قضیه قضای کلی،

در قضای کلی صحبت در این است که در عالم قضا

که غیر از قدر است، قدر جزئی می شود، آیا در عالم

قضا یک موتی فرض می کنید که همین طور

اله بختکی خدا یک موتی را در عالم قضا تثبیت کرده

است که فلانی بمیرد؟! خب عمه من هم بلد است

که فلانی می میرد، بعضی گفتند که از کرامات شیخ

ما این بود شیره را خورد و ...

فرض کنید که طرف بگوید که آقا ناراحت

نشوید شما ان شاء الله خواهید مرد! به بنده وحی

شده! الهام شده! که شما عن قریب ان شاء الله به عالم

آخرت هجرت می کنید! از او سوال می کنند که این

عن قریب که می گویی کی است؟ می گوید من که

عن قریب را تعیین نمی کنم، می گویم یک سال

دیگر؟ یک ماه دیگر؟ پنج ماه دیگر؟ می گوید نه عن

قریب است که شما یک ماه دیگر، یک سال دیگر

...، حالا راست راستی از او سوال می کنند که این

چی؟ یک سال شد! گفت من که گفتم عن قریب

نگفتم یک سال دیگر!! دو سال دیگر شد ... از آن طرف هم عزرائیل می آید و می گوید حالا که شما به اینها گفתי عن قریب من هم عن طویلش می کنم، عن بعیدش می کنم! دو سال، ده سال، ...، بابا ده سال شد! ده سال که دیگر عن قریب نیست! نه بابا باز هم عن قریب است! شما نگاه کن بگذار می بینی همه اینها عن قریب خواهد شد!! خب عمه من هم بلد است از این الهامات بگوید! هم بحثی ما هم بلد است از این چیزها بگوید که نمی دانم دو سال بعد عن قریب ظهور می شود!! بنده هم می گویم به همه شما، بله، عن قریب ظهور می شود! به بنده الهام شده است! خب حالا این عن قریب ممکن است پنجاه سال دیگر باشد! عن قریب است دیگر! شما نگاه کنید به حساب قیامت و ابدیت خدا بگذارید می شود عن قریب! می شود خیلی عن قریب تر!! خب سه سال شد باز عن قریب است! ده سال شد! من که نگفتم! تعیین نکردم ...!

بابا ساکت شو برو بنشین سرجایت مردم را گذاشتی سرکار عن قریب! عن قریب! چیست



دیگر؟ اصلا کی گفته ما بیایم در این چیزها دخالت کنیم؟ در مسائل ظهور دخالت کنیم؟ به ما چه مربوط است؟ ما برویم به مردم صدق یاد بدهیم، ما برویم به مردم اخلاص روابط اجتماعی و فرهنگ یاد بدهیم، اینها را یاد بدهیم نه این حرفها را. به ما نگفتند که بنشینید دور هم ببینید کی ظهور کرده امام زمان شما، کدام یک از روایات ائمه ما را به این سمت کشانده است؟ ما که هر چه از امام صادق و امام باقر روایت دیدیم گفتند انتظار بکشید، خودتان را آماده کنید، ما انتظار می کشیم، خودمان را آماده کنیم یعنی چه؟ یعنی آن چه را که می گویند انجام بدهید انجام بدهیم، بیش از این دیگر از ما چیزی نخواستند، این که هنر نیست که ...

این مسئله که به اصطلاح علم عنایی، مقام قضا هست که مثلا فلانی فوت می کند، خب این فوت برای فلانی هست، صحبت من این است که این چه دردی را دوا می کند در مقام قضا از جهل پروردگار و از علم پروردگار چه مسئله ای را اضافه می کند؟ خدا بگوید که برای او من فوت را مکتوب

کردم، خیلی خب مکتوب کردی دستت درد نکند که این را آوردی و بالاخره یک روزی شرش را هم از سر مردم کم می‌کنی و می‌بری ولکن هنوز من پروردگار وقتش را تعیین نکرده‌ام!! عجب پروردگار نفهم و نادانی که آمده فوت را نوشته و وقتش را نوشته!! حالا ببینیم چه می‌شود! چرتکه بیاندازیم بدا حاصل می‌شود؟ به قول حکیم حالا ببینیم کی بدا حاصل می‌شود و کی خوبا حاصل می‌شود! نمی‌دانم قدر چه جوری می‌شود، عالم تعارض و اینها به چه کیفیت درمی‌آید، نمی‌دانی توی خدا نمی‌دانی، توی خدا نمی‌دانی که این در چه موقعیتی قرار می‌گیرد، چه مسائلی برای او پیش می‌آید، و چه حوادثی پیش می‌آید و بعد به چه طریقی از دنیا می‌رود، تو نمی‌دانی فقط موت را نوشتی و بقیه را گذاشتی در عالم تقدیر و عالم قدر در آنجا این مسئله را تقدیر کردی خب بین این دو تا چه فرقی هست؟ چه فرقی هست؟

این مسئله مسئله مقام اجمال و تفصیل در صرف‌الوجود است این مسئله صرف‌الوجود در این

عبارات کم‌رنگ است که همان حقیقت  
صرف‌الوجودیه و بسیط‌الحقیقه وقتی که می‌خواهد  
تشکل پیدا کند و نزول به مقام واحدیت داشته باشد  
ما می‌بینیم از آن بساطت و صرافت متبدل می‌شود و  
متغیر می‌شود به اشکال و الوان و حقایق مختلفه که  
هر کدام از این حقایق مختلفه یک واقعیت نوعیه  
مستقله در خارج ایجاب می‌کند. این مسئله در مقام  
قضا و قدر است. یعنی شما آن صرف‌الوجود را نگاه  
کنید آیا در بساطت و صرافت وجود آیا تبدل وجود  
و تغیر وجود نخوابیده است؟ خوابیده است اگر  
نخوابیده پس این دیگر صرف‌الوجود نیست این  
چیست؟ این الوجود المحدد است این الوجود  
المقید است، المحدد به هذا القید و هذا الحد و المقید  
بهذا القید این وجود می‌شود این اصلاً دیگر صرف  
نیست. پس بنابراین این جا است که ما می‌گوییم  
وقتی که شما نگاه می‌کنید در یک غنچه که این دارد  
به مقام تفصیل می‌رسد گرچه الان این غنچه است  
ولی وقتی به آن نگاه کنید در آن این اعداد را می‌بینید،  
عدد برگها را دارید می‌بینید، اگر یک دستگاهی داشته

باشید پرهای این را در غنچه بشمارد به شما می گوید که این ده تا، دوازده تا پر دارد و کی باز خواهند شد، همین جوری بسته است و مشخص نیست، برای شما مشخص نیست، ولی برای خود گل مشخص است، برای خود آن بوته مشخص است، اگر از او سوال کنید می گوید این غنچه من ده تا، دوازده تا پر دارد و تا فردا صبح باید صبر کنید تا باز شود، شکل او عوض شود، وضعش باید تغییر کند این می شود صرف الوجود، آن می شود وجود مقید، آن وجود مقید در همین صرف الوجود هست، بالفعل هست تغییر آن فردا پیدا می شود.

این مسئله فضای کلی قضای کلی و قدر جزئی را اگر ما بخواهیم تصویر صحیح داشته باشیم امشب برویم راجع به مسئله تبدل صرف الوجود و بسیطال حقیقه به وجودات جزئی فکر کنیم. این مسئله تمام شد، تمام این معما همین است.